

## گیاه بی ریشه سرسبز نمی روید

**هشدار: کسانی که، از دیدن پرچم حکومت اسلامی، رنج نمی برند از خواندن این نوشتار خودداری فرمایند.**

از خودبیگانگی، درد بی دردی است، که شناختن آن برای این بیماران دشوار و مداوای آن رنج آور است. خودبودن با درد در خود سوختن و رنج پرستاری از گوهر آزادی همراه است. این است که از خودبیگانگی از شناختن آزادی و برگشتن به ریشه‌ی خویشتن پرهیز می کند.

ویژگی‌هایی مانند ننگ و نام، فرمایگی و خردمندی، بردگی و آزادی با خودآگاهی و سربلند بودن انسان پیوند دارند. کسی، در این ویژگی‌ها، رنج یا شادمانی را خواهد شناخت، که خویش را در هستی و هستی را در خویشتن بشناسد.

کسی که از بُن و از ریشه‌ی خود بریده شده باشد، او نمی تواند درد و شادمانی را در خودبودن بچشد، او از آفرین سرافراز و از نفرین شرمسار نمی گردد.

پیوند همبستگی-ی مردم، با یکدیگر، کشورپرست که بُن شهروندان در آن سرزمین پا گرفته است. کیستی یا خودبودن مردم به آن کشور پیوند دارد. یگانگی و همبستگی-ی شهروندان سرافرازی-ی آنهاست، دست‌اندازی به آن خاک سرافرازی-ی آنها به شمار می آید.

نشانه‌های آفرینندگی در کشور نشان هستی-ی مردم آن مرز و بوم است. کسی که بی ریشه بشود او با خاک کشورش پیوندی ندارد. او، مانند خاری جدا شده از خاک، در زمینی بُن نمی گیرد.

درد خود را برای کسانی باز می گویم که بینش آنها از فرهنگ ایرانی روشن و پهناور باشد و آتش درون آنها سوزنده و سرکش است.

به زخم خورده حکایت کنم ز درد جراحت

که تندرست ملامت کند چو من به خروشم (اندرزی از سعدی)

درد بی دردی، بیماری-ی ایرانیانی است، که کیستی-ی آنها از خاک ایران بریده شده است، آنها خویشتن را در هرزه باد اسلام رها کرده‌اند. در این جا سخن از از زخمی است، که از تیر ایران ستیزان، بر ریشه‌ی ایرانی وارد شده است. نگرانی و شادمانی-ی میهن پروران، در رویندگی-ی بُن نهاد این ریشه است، که مبادا این ریشه، در توفان زهر آگین اسلام، بخشکد.

**برانگیزنده-ی این گفتار:**

در روزهای پایان بهار امسال به سرزمین پهناور کانادا پا نهاده‌ام و نگاهی کوتاه به آمیزش خدایان جانبخش در بستر زمین (ارت = آرمیتا) انداخته‌ام. از شکوه آبر و باد و خورشید که، در این پهنه، از دیرباز به آفرینندگی در کار هستند، بشگفت آمده‌ام. آوردن نام خدایان جانبخش (گوشورون، آناهید، رام، مهر و ماه) اشاره به بینش نیاکان ماست که همیشه در هر کجا زنده و زاینده‌اند.

مهربانی، مهمان نوازی، میهن پروری، از ویژگی‌هایی هستند، که در شاهنامه بسیار ستوده شده‌اند. این ویژگی‌ها در سامان شهروندان کانادا به روشنی دیده می شوند. از شوربختی، در انبوه مردم ایران، گوهر این فرهنگ با زهر شریعت اسلام آلوده شده است. زیرا اسلام به کردار با هر دگراندیشی دشمنی می ورزد و مسلمانان را از دوستی با نامسلمانان می ترساند. اسلام، با حکم جهاد، مسلمانان را دشمن دگراندیشان جهان کرده است.

از سامانی، که شهروندان کانادا را در بر گرفته است، می توان، شیوه‌ی کاشتن و پرورش. هسته‌ی میهن دوستی را، برای ریشه دار کردن شهروندان آموخت. در این سامان مردمانی، که از زادگاه خویش برکنده‌اند، با نماد یگانگی در این خاک، که پرچم کاناداست، پیوند می یابند. اندک اندک ریزه‌های درون هر شهروند با نشانه‌ای یگانه، که برای همگان ارجمند است، آمیخته می شود.

برگ درخت افرا، که بسان برگ چنار پنجه‌ای است، نماد آزادی و یگانگی در این کشور است. شناسه‌ی این برگ با هنرمندی تا آن اندازه، بر در و دیوار و در هر پهنه، به زیبایی نگاشته شده است که هر شهروند به این نماد دلبنده می شود. از برآیند این گستره، مردم کیستی-ی خود را همگور. این نگاره (برگ افرا) می دانند.

این برگ با پرچم کانادا همانی دارد، مردم این پرچم را، که کیستی-ی آنها را نشان می دهد، دوست می دارند. این پرچم نماد کشور کاناداست، از این پیوند مردم به کشور کانادا، که در آن بُن نهاده-اند، مهر می ورزند.

برترین شگفتی، برای من، در این است: کسانی (پیشتر از انگلیسی و فرانسوی) آگاهانه، برای مردمانی، که از ریشه-ی خود بریده شده-اند، در ساختن و پروردن میهنی، به نام کانادا می کوشند که همان کسان به کردار و دانسته پیوند مردمان با فرهنگ را با میهن گهنسالشان پاره کرده-اند.

این کسان به درستی می دانند: کشور با مردمانی پایدار و روینده است که در آن خاک ریشه داشته باشند. آنها آزموده-اند که میهن فروشان همیشه روشنفکرانی بی بُن هستند که با میهن خود پیوندی ندارند. (از این نمونه روشنفکران در ایران بسیار است). اسلامفروشان، ملی مذهبی-ها، اسلام شناسان با ایمان، اندیشمندان بیگانه پرست، از نمونه کسانی هستند، که به کردار انیرانی پرورش می دهند. آنها آگاهانه یا ناخودآگاه ایران ستیزند. از این روی دشمنان ایران، به ویژه انگلیس، پیوسته از این خودباختگان قهرمان ملی می سازند و آنها را با جایزه-های جهانی مفت خر می کنند.

دانایی و هوشیاری-ی بازماندگان فرانسوی و انگلیسی در سامان دادن کشوری به نام کانادا و بُن دادن به شهروندان این خاک بسیار چشمگیر است. گرچه هنوز هم بریتانیا دست از سروری بر این سرزمین بر نداشته است، ولی پیکار شهروندان برای آزاد ساختن کانادا، سرزمین ساخته شده-ی آنها، از چنگال کشورگشایان پیشین خود، به پایان نرسیده است.

آنچه که به درستی این مردمان را، با شناسه-ی کانادایی، سرافراز کرده است پرچم آنهاست که آنها در سال ۱۹۶۸ به داشتن این پرچم پیروز شده-اند. تا این زمان پرچم بریتانیا در گوشه-ی پرچم کانادا (مانند پرچم کنونی-ی استرالیا و نیوزلند) زبردستی-ی انگلستان و زبردستی-ی کانادا را آشکار می کرده است.

کشور کانادا تا ۱۹۶۸ تنها از خود گردانی برخوردار بوده است. شهروندان کانادا پس از ۱۸۰ سال مبارزه، به این پیروزی دست یافته-اند، که ننگ زبردست بودن خود را از روی نماد کشورشان پاک کنند. با این که آنها هنوز هم به کردار باجگزار انگلیس هستند. ولی نشان وابستگی را از پرچم خود زوده-اند.

کشورسازان کانادا، بُنادگان خود را فرهنگ و مردمان اروپا می دانند و به داشتن این پیشینه می بالند. ولی برآنند که شهروندان کنونی در این سرزمین ریشه بنهند و به این مرز و بوم مهر بورزند.

سخن از کشورسازان اروپایی نیست بلکه سخن از کارکردِ نماد و نشانه-ایست که سرافرازی و سرافکندگی مردمی به آن بند شده است. برگ "پنجه سان" تنها برگ درخت افرا و چنار نیست بلکه گیاهان گوناگونی، در سراسر کانادا، برگی هم مانند برگ درخت افرا در بر دارند. این برگ برآستی شناسه-ی این سرزمین است و از سوی انگلیس برای آنها پیش نویس نشده است. در هرکجا که ساختمانی، تابلویی، تندیس یا هر پدیده-ای که در چشم انداز باشد با این شناسه آراسته شده است.

نام "Canada" در جایگاهای همگانی با پسوند این فرتور نگاشته می شود. با این که در هر شهر چند شماری کلیسا وجود دارند ولی بیشترین آنها کوتاه و در سیمای شهر به چشم نمی خورند ولی پرچم کانادا، که کیستی-ی این مردم را نمایان می سازد، هیچ زمانی از دیدگاه مردم پنهان نمی ماند.

کشورسازان دانسته مردمانی را با دیدگاهای گوناگون با این شناسه، با پرچم کانادا، به هم پیوند داده-اند. از برآیند این پیوند، کیستی، سربلندی، تاریخ، دانش و هنر سازندگان پیشین و همیاری-ی شهروندان تازه در این شناسه بازگو و آمیخته می شوند. شهروندان این نماد را ارجمند می شمارند، کیستی-ی آنها به این پرچم دوخته شده است و با آن هم افراشته یا افکنده می شود. انبوه نونهالان به این خاک سرسبزند و به آن بیشتر از سرزمین نیاکان خود مهر می ورزند.

تنها کسانی از این پیوند همبستگی جدا مانده-اند مسلمانان هستند. زیرا آنها در زنجیر ایمان در شریعت اسلام گرفتارند. آنها خودباخته، برده-ی الله، هستند و نمی توانند پدیده-ای را به جز الله دوست بدارند. از این روی مسلمانان، که هنوز، در کانادا، چندان کسی شمرده نمی شوند، به کردار در راه گسترش دادن اسلام و پروردن مجاهد پیش می روند تا روزی بتوانند به حکم جهاد بر کافران بتازند و هستی-ی این مردمان را برای الله قربانی کنند.

کشوری به نام کانادا، از ببتش اروپایی، پا گرفته است و شاخه-های این ببتش در این مرز و بوم می رویند.

دگرسو با این روند، درخت گهنسال فرهنگ ایران است، که هر زمان بیشتر پامال شریعت اسلام می شود، شاخ و برگ چندان از آن به جای نمانده است. با این وجود ریشه-ی این فرهنگ هنوز نخشکیده است و هر زمان در گوشه و کنار ایران جوانه-هایی از هسته-ی این فرهنگ سر می کشند. دریغا که بیشتر آنها در دود زهر آگین اسلام توان رویش ندارند.

میهن پروری، مهری است که از خاک میهن به روان و هومن، در مینوی زندگی، افشانده می شود. روند زمان و زیستن برای

میهن پروران هنگامی خوش است. خودبیبگانگان پیوندی با خاک ندارند، و هومن از نازندگی-ی آنها جدا و گذار زمان برای آنها دلخراش است. زیرا آنها در هر آن، به مرگ، به نیستی، نزدیکتر می شوند.

پیوند ایرانیان به بُندادگان خود، که آنها بنیان گذار کشور آریایی در جهان بوده-اند، از خاک پاره شده است. ایرانیان، با چندین هزار سال تاریخ کشورداری، سرکوب جهادگران پا برهنه شده-اند. جهادگرانی که نگرش آنها از تنگنای یک قبیله فراتر نمی رفته است.

اکنون حکومت همان جهادگران، پیروزمندانه، نشانه-های ننگین ایران ستیزان را بر روی پرچم حکومت اسلامی نگاشته است. پرچم حکومت فرومایگان، یادگار خشونت جهادگران، بر مردمان برده شده-ی ایران است. زیرا لکه-ی ننگینی، که روی آن کشیده است، پیروزی-ی خشمآوران تازی را بر ایرانیان بازگو می کند. این پرچم، با پنج شمشیر پیوسته، که با آنها نام الله را نگاشته-اند، نماد خونآشامی در شریعت اسلام را آشکار می کند. پنج شمشیر روی پرچم، به تفسیر آخوندها، شعار "الا اله الا الله" یعنی: نیست الاهی به جز الله، را فریاد می زنند.

ایرانیان، هزار و چهارصدسال پیش، در زیر فشار خشمآوران تازی به دروغ سخن "الا اله الا الله" را پذیرفته-اند. آنها الله جبار، مکار و مالک جهنم را با خدایان مهربان، زاینده و زابیده شده-ی خود همسان پنداشته-اند، آنها پوسته-ی خوشرنگ ایزد، یزدان، کردگار و پروردگار بر پیکر ناساز الله پوشانده-اند تا از سیمای زشت الله نترسند.

عربها ایرانیان را کشتار، دارایی آنها را غارت، همه شهرهای ایران را ویران کرده-اند. فرمایه-های جهادگر هر پدیده-ای که نشان سربلندی ایرانیان بوده است، حتا زیبارویان ایرانی را، سرنگون و سرافکنده ساخته-اند.

ایرانیان، موالی شدگان، به امید اینکه از خشم الله بکاهند، همه-ی دانش و کوشش خود را به الله و اسلامش پیش کش کرده-اند. آنها برای این که، از پستی و فرمایگی الله شرمسار نباشند، پیوسته ویژگی-های نیک را، که از خدایان دیرین خود می شناخته-اند، به دروغ به الله جسیپانده-اند.

اکنون نامردمان بی فرهنگ، که بر مردم ایران حاکم شده-اند، ننگ برده شدن ایرانیان را بر روی پرچمی نگاشته و آن را به نام کشور و مردم شکست خورده-ی ایران بر افراشته-اند. ایران ستیزان در کنار-ه-های، این پارچه-ی ننگین، بارها کلمه-ی "الله اکبر" را، که شعار جهادگران ستمکار و نماد برده ساختن آزادگان است، نگاشته-اند.

پرچم حکومت اسلامی، دشنام دشمنان ایران است، که خوار ساختن ایرانیان را نشان می دهد. پنج شمشیر روی پرچم، نشان ابزاری است که با آن مردمان با فرهنگ ایران سرکوب شده-اند. الله اکبر آن، نشان جایگزین شدن عقیده-ی دزدان بیابانگرد در فرهنگ راستکاران است. این پرچم، نشان هزار و چهارصد سال بهره کشی از مردمی است که آنها از ریشه-ی خود جدا شده-اند. جهادگران بیابانگرد، که بر سرزمین پروردگان اندیشه دست یافته-اند، به این پیروزی-ی برزگ افتخار دارند و این سربلندی را با سرزنش و خوار ساختن ایرانیان، بر روی پرچم گروگان-های خوار شده، نشان می دهند.

جهادگران تازی، از نژادپرستی، هر عرب زاده-ی مسلمان را برترین انسان می دانند و این پسمانگی-ی بینش را، که ننگ بشریت است، در روی پارچه-ای به دست نامردمان ایران ستیز سپرده-اند.

ایران ستیزان، با گذاشتن عمامه-ی سیاه خود را سرور ایرانیان می پندارند، و این فرومایگی را با نشانه-های اسلامی بر روی پرچم کسانی، که آنها را موالی می خوانده-اند، نگاشته-اند.

پیروزمندان همیشه پیروزی خود را درخشان نشان داده-اند ولی جهادگران تازی، که به کردار انسان ستیز هستند، آنها پیروزی-ی خود را، در دشنام و ناسزا گفتن به سرکوب شدگان، نمایان کرده-اند. زیرا افتخار این نامردمان فرومایه در کشتار و دست اندازی به جان و سرای دیگران بوده است.

آنچه که هر شهروند ایرانی را آزار می دهد: همکار و همیاری-ی ایرانیانی است که آنها عبد الله شده-اند و از نشانه-های ننگینی، که عربزاده-ها بر آنها وارد کرده-اند، شرمسار نمی شوند. برخی از نابخردی نام خود را هم با پیشوند "سید" بکار می برند و با بی شرمی از منشور حقوق بشر سخن می گویند.

ایران ستیزان آشکارا نامهای ننگین خود را با پیشوند سید به کار می برند و کوته خردان ایرانی هم این ننگ را در خود می آمیزند. (نمونه نامهایی که به ایران ستیزی در کارند: سید ابوالحسن، سید عبدالکریم، سید میرحسین، سید علی، سید عبدالحمار، سید دکتر غلامحسین، برخی هم سید و هم غلام و هم عبد و هم دکتر هستند)

این بی شرمی و ایران ستیزی تا آنجا رسیده است که اسلامفروشی دوره گرد مانند اکبر گنجی (که او در مکتب حکومت اسلامی آموزش اسلامفروشی دیده است و وزارت، نادان پرور، ارشاد برای او کتاب منتشر کرده است) به ساده پنداران فریب خورده،

دستور می دهد: که از افروختن پرچم ایران جلوگیری کنند و در همایش-های برونمرز تنها پرچم حکومت ستمکار ایران را در دست بگیرند. سد دریغ، شماری بی ریشه، که از شناخت پدیده-ای آزادی به دور هستند، دستور پادوی ایران ستیزان را دنبال کرده و از افروختن پرچم ایران جلوگیری می کنند.

کسی، که میهن-اش را دزدیده-اند، چگونه می تواند، بدون کشورش، به آزادی برسد؟

کسی، که نشانه-های سرکوب ایرانیان را بر سر چوب افراشته است، چه پیوند با آزادیخواهی دارد، که او بتواند از آزادی سخن بگوید؟

کسی، که احکام جهادگران خونآشام را حقوق بشر می داند، چگونه می تواند درونمایه-ی دادگری را شناسایی کند؟

کسی، که مسلمان است و از این روی، انگیزه-ی میهن پروری ندارد، چگونه می تواند خود را ایرانی ببیند؟

درست است که ایرانیان، از بیابانگردان عرب، شکست خورده-اند.

درست است که برخی از اندیشمندان ایرانی دانش و کوشش خود را به مسلمانان پیش کش کرده-اند.

درست است که برخی از نادانی خود را غلام آدمکشان عرب نام نهاده-اند.

درست است که برخی خودفروخته به نام کشندگان ایرانی و ویران کنندگان ایران گنبد زرین ساخته-اند.

درست است که شماری نابخرد آرزوهای خود را بر گور مردگان هزارساله بازگو می کنند.

درست است که انبوهی از ایرانیان عبد-الله، پست و فرومایه، شده-اند.

درست است که روشنفکران دروغوند با شیادی، از ایرانیان بی ریشه، ایران ستیز پرورش داده-اند.

درست است که پست ترین حکومت جهان، با ننگین ترین احکام، مردم ایرانیان را به گروگان گرفته است.

درست است، که از حاکمیت شریعت و آلودگی-ی فرهنگی، انبوه مردم خودستیز و از خود بیگانه شده-اند.

با این وجود چرا باید این همه ننگ را، با بی شرمی، بر سر چوب افراشت و برده بودن خود را به جهانیان نشان داد؟

شاید جهانیان، تا کنون با یک کس، که ایرانی باشد، آشنا نشده-اند، شاید جهانیان همین مسلمانان پسمانده را ایرانی می پندارند. ولی آیا به راستی ما تا آن اندازه در لجنزار اسلام فرو رفته-ایم که نمی توانیم سر از این گندآب بلند کنیم؟ تا دستکم ببینیم که این لجنزار سزاوار آزدگان نیست.

از دشمنان بیابانگرد شکست خوردن، بردگی-ی فرومایگان را پذیرفتن، در برابر جلادان به خاک افتادن، از مردگان هزارساله گدایی کردن، به دور سنگی سیاهی چرخیدن، زنان را خریدن و فروختن، عربزادگان را برتر شمردن، ویژگی-هایی هستند که هر انسان آزاده-ای را شرمسار می سازند.

شرمان باد که، شماری کوراندیش و بی بُن، نشانه-های بردگی-ی انسان را بر سر چوب کرد و بنام پرچم ایران به دست می گیرند.

البته اکبر گنجی-ها، که ریزه-های وجودشان به زهر اسلام آلوده-اند، با ننگین ساختن فرهنگ ایران، زشتی و پسماندگی-ی اسلام را پنهان می سازند. آنها از این راه می توانند کالای پوسیده-ی اسلام را به بازار بگذارند.

اسلامزدگانی، مانند اکبر گنجی، فرومایه و خودفروخته هستند، آنها ایران را غنیمت اسلام می پندارند و آن را برای نجات اسلام قربانی می کنند. برای، این ایران ستیز، پرچم حکومت اسلامی پیروزی جهادگران عرب و شکست ایرانیان را نمایان می کند. او از حاکمیت الله، بر پرستاران مهر، سرافراز و شادمان است. او با ستمی که بر ایرانیان وارد می سازد، نه تنها از سوی دشمنان ایران مزد (جایزه) می گیرد بلکه پس از مرگ در کنار دیگر جهادگران با روسپی-های جنت همخواب می شود.

ولی فریب خوردگان از اسلامزدگی نمی دانند که آنها، از ننگین ساختن ایرانیان، تنها بر سربلندی-ی دشمنان و سرافکنده-ی خود می افزایند.

دشمنان ایران به ویژه جهادگران اسلام همه-ی زیبایی-ها و ارزش-های فرهنگ ایران را نابود یا به زهر اسلامی آلوده ساخته-اند، آنها پیوند ایرانیان را با سرزمین ایران بریده و شهروندان را بی ریشه کرده-اند، همه-ی هنر و هستی ایرانیان را دزدیده-اند، ایرانی بودن مردم را خوار شمرده-اند، ایرانیان را عجمی و موالی خوانده-اند. ولی باز هم شماری، که هنوز با سرزمینی به نام

ایران پیوند داشته-اند، پیوسته نشانه-های ننگ را با دانش و هنر خود پوشانده-اند. حکومت جهادگران تازی نشانه-های اسلامی را بر روی پرچم ایران نگاشته است. اگر به جز الله خدایی نیست، اگر الله بزرگتر است، این پدیده-ی ترسناک زائیده-ی افکار پسمانده-ی عربهاست. در فرهنگ ایران هیچگاه خدایی نازا و آفریننده-ای که مالک جهنم باشد وجود نداشته است.

از خود بیگانگان نادان، که با میهن و سرزمین نیاکان خود پیوندی ندارند، از درک ارزش ایرانی بودن ناتوان هستند، آنها، از بی ریشگی و نازایی، در پساداده-ی فرومایگان عرب می لولند. این کسان از افراشتن نشانه-های خفت خود شرمسار نمی شوند. زیرا آنها شناسه-ای ندارند که به آن بیالند و از آن پرستاری کنند.

**مردو آناهید**

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: [MarduAnahid@yahoo.de](mailto:MarduAnahid@yahoo.de)